

با توجه به اینکه در پروژه‌های بزرگ‌مقیاس دهه اخیر مانند مسکن مهر در قیاس با نوع کلاسیک خود یعنی شهرک اکباتان یا ساختمان‌های دولتی امروزی در اراضی عباس‌آباد، شاهد آن هستیم که معمار به‌عنوان ضلع اساسی در آن حضور ندارد؛ آیا می‌توان این موضوع را بیان کرد که جامعه یا قدرت توانسته است معمار پادشاه را از نقش آفرینی در فرایند معماری حذف کند و ما دیگر در ایران امروز، معمار پادشاهی شبیه به آنچه پیش‌تر در شمایل معماری چوون لوکوبوزیه، گریبوس و میس ون در روهه می‌شناختیم، نداریم؟

بدون شک در یک معنا مرگ معمار پادشاه در ایران درست است. در ایران امروز نسبت به پیش از انقلاب هم عقلانیت ابزاری حاکمیت ازدست‌رفته و هم عقلانیت ارتباطی آن. بخشی از این اتفاق به خاطر رانت‌جویی متکثری است که بر ایران حاکم شده است که عقلانیت ارتباطی در عمل از بین رفته و عقلانیت ابزاری هم جای خود را به منفعت‌جویی و رانت‌جویان متکثری داده است که گاه اتحاد این دو موجب ایجاد قوانین بسیار نازلی می‌شود. برای درک ضعف روشنفکران کنونی ایران لازم است به روشنفکران مشروطه رجوع کنیم که فرزند شایسته زمانه خود بودند و بیش از ۱۰ سال پیش انقلابی را پی نهادند که توانست مدل توسعه هم‌پیوند با جامعه را مطرح کند. پیرو این مدل، آن‌ها نهادهایی را ایجاد کردند که می‌توانست از معماران بزرگ داخلی و خارجی (حتی تحت دیکتاتوری) بهره بگیرد. رانت‌جویی واحدی هم به نام دربار بر آن نظارت می‌کرد اما در نهادسازی دخالت مستقیمی نداشت زیرا قانع شده بود که نباید چنین کاری را انجام دهد. در نتیجه روشنفکران می‌توانستند دربار را با وحدت اندیشه درباره یک مدل قانع کنند و این راز رشد بناها در گذشته است؛ مانند شهرک شوشترنو در یک‌سو و شهرک اکباتان در سوی دیگر، و کارهای بزرگ دیگر که توسط معماران داخلی مانند سیحون و سایر معماران بنام ایران و معماران خارجی در سطح کشور انجام شد. تمام این موارد از آن جهت آموزنده است که متوجه شویم چه چیزی را کم آوردیم، کاستی‌ها و نقطه ضعف معماران چه بوده است که اکنون این بلا بر سر معماران و سایر افراد جامعه آمده است.

اما آنچه با انقلاب اسلامی رخ می‌دهد سلطه تفکر یا انقلابی‌گری خردبوروژوایی<sup>۸</sup> است که آنتی‌هژمونی<sup>۹</sup> یا ضد رژیم پهلوی است اما از برنامه جایگزین و کانتیر هژمونی<sup>۱۰</sup> بی‌بهره است. فقدان این مسئله باعث ایجاد نوعی گسیختگی می‌شود که در ابتدا نمود پیدا نمی‌کند اما می‌توان آن را در تراکم‌فروشی و شرحی که معمار پادشاهان از تقدم فضا می‌دهند نیز مشاهده کرد. نه معمار پادشاهان با دانش نوین جهان هم‌پیمان می‌شوند و نه روشنفکران رسمی حاکمیت دست از تفکر انقلابی خردبوروژوایی برمی‌دارند. آیا تا به حال اتفاق افتاده است که کسی از طرح جامع دانش‌بنیان تهران یا مسکن اجتماعی دفاع کند؟ اکثر قریب به اتفاق روشنفکران رسمی با مسکن مهر موافق‌اند که من نام دولت بنایی را بر آن می‌نهم. جای کاررونی‌ها را نیکزادهایی می‌گیرند که نه معمار بلکه مهندس‌اند. به این ترتیب نه تنها معمار پادشاهان جای خود

<sup>۸</sup> Bourgeoisie

<sup>۹</sup> Anti-hegemony

<sup>۱۰</sup> Counter-hegemony

را به مهندس پادشاهان می‌دهند بلکه معماری هم جای خود را به بتائی می‌دهد که بیش‌ازپیش باعث بدتر شدن اوضاع می‌شود. البته قصد من حمله به روشنفکران نیست بلکه هدف، فائق آمدن به مشکلاتی است که با آن روبه‌رو هستیم. نبود یک الگو، عدم پشتیبانی روشنفکران رسمی و غیررسمی از تدوین برنامه جایگزین، تغییر عنوان انبوه‌سازی در برنامه سوم به ساختمان‌های بیش از سه طبقه و هم‌صدا نشدن معماران برای مقابله به آن، عدم مقابله با پروژه مسکن مهر و پشتیبانی نکردن از طرح جامع مسکن و مسکن اجتماعی، مظاهر دولت بتائی و انقلابی‌گری خُرده‌بورژوازی است که خود نشان از فقدان دانش و تفکر درباره سیاست اجتماعی نزد روشنفکران راست و چپ، رسمی و غیررسمی است.

بنابراین، ما روشنفکران جامعه مدنی همراه با معماران موظف هستیم تا در وهله اول مُدل و طرحی داشته باشیم که به‌صورت تاریخی یعنی در یک فرایند تاریخی زمان‌مند توسعه را تعریف کرده و باید بر سر الگوی این امر تاریخی توافق نظر وجود داشته باشد تا به عمل اجتماعی بدل شود و معماران نیز می‌بایست در فرایند تولید علم نقش‌آفرینی کنند و حضور داشته باشند.

زمانی با هدف آسیب‌شناسی، با هادی میرمیران که به‌واقع یکی از نوابغ معماری ایران بود و ذهن دستگاه‌مندی هم داشت، پیرامون رابطه علم حضوری و حصولی یا شهودی و اکتسابی گفت‌وگویی داشتم که به این نکته اشاره کردم که شما معمار پادشاهان وقتی برای شهرسازی افراد را در سایر رشته‌ها جمع می‌کنید و تقسیم‌کار می‌کنید اینجا در نقش یک مهندس ظاهر می‌شوید و علم حصولی دارید، اما زمانی که حاصل کار را به‌صورت طرح جامع ارائه می‌کنید، می‌گویید ما معرفت زیبایی‌شناسی داریم و رشته‌های دیگر آن را درک نمی‌کنند و هر کاری که می‌خواهید می‌کنید. یعنی در اینجا یک هنرمند هستید و علم شهودی دارید در صورتی که ما می‌بایست با یکدیگر هم‌پیوند شویم تا فضای شایسته توسعه اقتصادی و اجتماعی ساخته شود. ساختن این فضا، آمیزه‌ای خلاق از علم و هنر است که باید پرورده شود. برای مثال باید به دنبال چگونگی رابطه انسان دانش‌بنیان با فضا باشیم اما زمانی که روی این مسائل تفکر و تأمل نکنیم همانند دوستانی می‌شویم که در نقد و بررسی طرح جامع تهران یکی از دلایل شکست طرح را در نظر گرفتن دانش‌بنیانی به‌عنوان اهداف آن می‌دانستند و تراکم‌فروشان هم برای آن‌ها هورا می‌کشیدند و می‌گفتند دانش‌بنیانی اقتصادی است و به شهرداری ربط ندارد! بدون شک این یک نوع رجعت و ارتجاع است که از لوکوربوزیه هم پیش‌تر می‌رود که می‌خواهد به غار فضا و یک نوع عرفان فضایی پناه ببرد.

باید این هم‌پیوندی تعریف شود و این گفتمان‌های پیوسته را در دستور کار خود قرار داد تا بتوان تدوین مُدل و الگو کرد. چراکه اگر این گفتمان‌ها نباشد همان‌طور که می‌بینیم، نوابغ یا انسان‌های باتجربه که یک‌به‌یک توان خود را از دست می‌دهند. این افراد هم سرمایه اجتماعی و هم سرمایه دانش و هم سرمایه نمادین یک جامعه‌اند و شکست و ناتوانی آن‌ها همه را متضرر می‌کند.

به قول لوفور فلسفه امروز دیگر فلسفه قرون‌وسطی نیست یعنی دیگر حکما، شهر یا آرمان‌شهر را نمی‌سازند بلکه این یک عمل اجتماعی است که همه رشته‌ها باید بتوانند این فلسفه را پرورش داده تا یک مدل و الگو شکل گیرد و برای آن همه باید روی مدل توسعه و تجلی فضایی آن با یکدیگر همکاری کنند. خوشبختانه در حال حاضر فضاهای عمومی مملو از جوانانی است که هم دانش خوبی دارند و هم فلسفه را به‌خوبی می‌شناسند. اکنون گفتمان هست اما تا حد زیادی پراکنده است و توجه به خلق برنامه جایگزین برای توسعه در همه زمینه‌ها و از جمله ایجاد فضا ندارد. البته نمی‌شود تنها معماران را مدنظر قرار داد باید فلسفه و مُدل اجتماعی توسعه وجود داشته باشد تا معمار نیز بر اساس آن کار کند، زیرا خود به تنهایی نمی‌تواند خالق آن باشد، همان‌طور که یک اقتصاددان هم به تنهایی نمی‌تواند. خلق این فلسفه و مُدل باید در گفتمان‌ها به دست آید. این دانش باید پرورده شود، آن‌هم نه از طریق تعداد محدودی از افراد. این دانش توسعه است که می‌تواند هژمونی جایگزین و برنامه تحقق آن را تعریف کند، اگر نه همان بلایی بر سر ما می‌آید که با انقلابی‌گری خُرده‌بورژوازی به سرمان آمد. اگر اکنون به جزء‌نگری و خُرده‌نگری اکتفا شود و تنها به ضدیت با وضع بد و اسفبار موجود بسنده شود؛ و روشنفکران جامعه مدنی نتوانند به مُدل تکامل اجتماعی برسند، بدون شک قادر به ساخت فضای شایسته توسعه هم نخواهند بود. درنهایت با این جمله سخن را به پایان می‌برم، تنها کسانی که بتوانند تاریخ را بسازند، قادر به ساخت فضا هستند. ■